

بررسی و تحلیل نسبت «انسان» با «عالم» در فلسفه ملاصدرا

دکتر محمد بیدهندی*

چکیده

در انسان شناسی ملاصدرا، که به شدت متأثر از عرفان اسلامی است، انسان تنها موجودی است که دارای ماهیت مشخص و معین نبوده و همواره به سوی فعلیت‌ها و امکان‌های بی‌نهایت که در پیش روی دارد، مفتوح و منکشف است. ملاصدرا از طریق کشف و شهود و به کمک اصول فلسفه متعالیه به ویژه دو اصل حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول در پی تبیین نسبت انسان با عالم برآمده است. در هستی شناسی ملاصدرا فرض انسان بدون عالم و عالم بدون انسان امری غیرممکن می‌نماید. وی معتقد است انسان و مراتب وجودی او متناظر و مطابق با عالم و مراتب وجودی آن است، به گونه‌ای که احکام هر یک در خصوص دیگری صدق می‌کند. نگارنده در این نوشتار نخست رویکرد خاص ملاصدرا به انسان و به ویژه صفت «انفتاح و گشودگی» آدمی در برابر حقایق عینی و عوالم وجودی و سپس حذف دوگانگی بین انسان و عالم و تبیین ملاصدرا از رابطه ذهن و عین به عنوان ثمره اصلی رویکرد یادشده را مورد نقد و بررسی قرار داده است.

واژه‌های کلیدی: ۱- انسان ۲- عالم صغیر ۳- حرکت جوهری ۴- اتحاد عاقل و معقول ۵- عالم کبیر

۱. مقدمه

بی تردید یکی از مهم‌ترین مباحث حکمت متعالیه ملاصدرا، تبیین عرفانی فلسفی‌ای است که توسط وی درباره انسان و عالم و نسبت آن دو صورت گرفته است.

* استادیار گروه الهیات دانشگاه اصفهان

ملاصدرا به کمک دو عنصر شهود و استدلال، به صورتی بسیار بدیع و ماهرانه توانسته به تطبیق کتاب تکوین (عالم) و کتاب نفس (آدم) بپردازد. وی مدعی است با مشاهده نفس خویش و مراتب آن به مشاهده عالم و مراتب آن نایل آمده و مبانی و احکام و شرایط این موازنه را به کمک اصول دقیق فلسفه متعالیه به ویژه اصل «حرکت جوهری» و «اصل اتحاد عاقل و معقول» تبیین و تحلیل نموده است. ملاصدرا در تأملات تأویلی خود، تصریح می‌کند که هر چیزی دارای اصل و حقیقتی است؛ و انسان و جهان آن چیزی نیستند که به نظر می‌رسد، بلکه هر یک دارای حقیقتی است که آن حقیقت نیز دارای حقیقتی دیگر است تا این‌که به حقیقة الحقایق منتهی گردد. وی معتقد است هر چه در این عالم است، اصل و منشأیی در عالم دیگر دارد و هم‌چنین هر چه در عوالم وجودی است، نمونه‌ای در عالم درونی انسان دارد.

ملاصدرا ظاهر انسان را متناظر با ظاهر عالم و باطن انسان را متناظر با باطن عالم قلمداد نموده و معتقد است که انسان، در مراتب نهایی سلوک معنوی خویش، با مراتب و عوالم وجودی متحد می‌گردد؛ به گونه‌ای که با مشاهده درون خود به مشاهده مراتب وجود نایل می‌گردد.

ملاصدرا، از روش تأویل برای کشف چهره پنهان انسان و عالم استفاده نموده است، وی معتقد است هنگامی که انسان در سیر تکاملی خود با عوالم وجودی متحد گردد، در او حس تأویل ایجاد می‌شود، به گونه‌ای که می‌تواند از ظاهر امور عبور کرده و از طریق مشاهده درون خود، به باطن و حقیقت امور نایل آید.

ما در این مقال نخست دیدگاه ملاصدرا را درباره انسان مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس با رویکردی جدید به تبیین و تحلیل نسبت انسان با عالم در فلسفه او خواهیم پرداخت.

۲. انسان شناسی ملاصدرا

بحث از انسان و ابعاد وجودی او در حکمت متعالیه صدرایی از اهمیت و وسعت زیادی برخوردار است، از نظر ملاصدرا، انسان تنها موجودی است که ماهیت معین و فروبسته نداشته و مانند دیگر انواع، یک نوع نیست که دارای افرادی باشد، بلکه هر فردی خود یک نوع منحصر به فرد محسوب می‌گردد (۱۰، ص: ۱۴۲).

در این دیدگاه انسان تنها موجودی است که پیوسته در ارتقای وجودی است، به گونه‌ای که می‌تواند تمام مراتب هستی را سیر نماید. «الانسان فهو فی الترقی دائماً من وجود الی وجود آخر و من نشأه الی نشأه أخرى و لیس بثابت علی مرتبة منه» (۱۰، ص: ۳۶۱).

ملاصدرا با استناد به قرآن به این نتیجه می‌رسد که انسان یک موجود پایان یافته نیست و در قالب نوع خود محدود و محصور نمی‌گردد. «ولا ان الانسان من بدو ولادته الی اوان موته علی جوهر واحد و هویة واحدة، من غیر تحول و ارتحال کما زعمه الناس» (۱۱، ج: ۳، ص: ۱۱۶). وی با استناد به آیه اول سوره دهر «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً» می‌گوید انسان بر خلاف موجودات دیگر، شیء محصل و معین نبوده (۲، ص: ۷۱) و به تعبیر دیگر حقیقت انسان فعلیت‌های او نیست، بلکه امکان‌های بی‌نهایتی که در پیش روی دارد، هویت او را تشکیل می‌دهد.

به تعبیر دیگر انسان گرچه در آغاز خلقت مانند موجودات دیگر دارای صورت نوعیه واحد است؛ ولی در پایان، یک حقیقت نوعی واحد به شمار نمی‌آید؛ بلکه هر فردی از آن متناسب با اخلاق و ملکاتی که کسب کرده و متناسب با درجه‌ای که طی نموده نوعی مستقل خواهد گردید.^۱

انسان بر اساس حرکت جوهری، همواره در تحول و تکامل است و از عالمی به عالم دیگر، و از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر منتقل می‌گردد و با هر یک از این عوالم و مراتب هستی متحد می‌شود و سیر تکاملی او تا جایی استمرار می‌یابد که تبدیل به یک عالم عقلی، مشابه عالم عینی می‌گردد.

اتحاد انسان با هر مرتبه از هستی، موجب تحقق عینی آن مرتبه از هستی در درون او و در نهایت، انکشاف آن مرتبه از هستی برای وی خواهد شد. بر این اساس، ظاهر انسان در دنیا و باطن او در آخرت قرار داشته و بین این ظاهر و باطن هماهنگی و تلازم برقرار است.^۲ ملاصدرا معتقد است که دنیا و آخرت در درون انسان قرار دارد و انسان با مشاهده ذات و عالم درونی خویش، می‌تواند به مشاهده دنیا و آخرت نایل آید. وی تصریح می‌کند که نفس آدمی، این شأنیت و استعداد را دارد که به بالاترین درجه وجود برسد، به گونه‌ای که جمیع موجودات خارجی جزو ذات او گردند، و او با همه عوالم هستی متحد شود.

عین عبارت او در این باره چنین است:

«کل ما یراه الانسان فی هذا العالم - فضلاً عن عالم الاخرة - فاتّما یراه فی ذاته و فی عالمه، ولا یری شیئاً خارجاً عن ذاته و عالمه، و عالمه ایضاً فی ذاته ... النفس الانسانیة من

شأنها این تبلغ درجه تګون ګمیع الموجودات العینیه اجزاء ذاتها و تګون قوتها ساریه فی ګمیع الموجودات، و تګون وجودها غایه الخلقه (۱۲، ص: ۵۸۵).

۳. نسبت انسان با عالم

پیش از این که به بررسی نسبت انسان با عالم بپردازیم، اشاره به چند نکته اساسی لازم است. نخست این که عالم مورد نظر ملاصدرا، دارای درجات و مراتب متعددی است که در طول یکدیگر قرار دارند، به گونه‌ای که هر مرتبه نسبت به مافوق خود ظاهر و نسبت به مادون خود باطن محسوب می‌گردد.

وی از یک جهت عالم هستی را به سه عالم مادی، مثالی و عقلی تقسیم می‌کند و در موارد عدیده‌ای تصریح می‌کند که هر آن چه در عالم مادی وجود دارد، در واقع مثال و نمادی از عالم غیرمادی (عالم مثال و عقل) است.

در آن هرم هستی که ملاصدرا ترسیم نموده، قوی‌ترین و شدیدترین مرتبه وجودی، حضرت حق جل و علا است، که اصل و منشأ تمام مراتب وجودی دیگر محسوب می‌گردد؛ بدین معنا که مراتب وجودی دیگر، چیزی جز تجلیات و تشوّنات او نخواهد بود. در مقابل، ضعیف‌ترین و ناقص‌ترین مرتبه از مراتب وجودی نیز، عالم ماده است که از آن به دنیا یاد می‌کنند.^۳ نکته دیگر این که در هستی‌شناسی ملاصدرا، بین فاعل شناسا (انسان) و متعلق شناسایی (عالم و مراتب آن) اتحاد و یگانگی برقرار است و اساساً علم و شناسایی چیزی جز محصول این اتحاد است که از آن به اتحاد عالم و معلوم یاد شده، نخواهد بود. نکته آخر که مهم‌تر به نظر می‌رسد این است که از آن جا که ادراک و شعور انسانی، غالباً بر پایه تجربیات روزمره و دنیوی قرار دارد، طبیعی است که ادراک و حتی پذیرش عوالم وجودی بالاتر، به واسطه این نوع ادراک و شعور، کاری دشوار و در برخی موارد غیرممکن می‌نماید. ملاصدرا معتقد است شهود و معرفت حقیقت وجود و باطن امور، به کلی از طریق تجربه روزمره و علوم اکتسابی، قابل حصول نیست. او معتقد است باید در انسان یک آگاهی و شعور کاملاً متفاوت بیدار شود، تا بتواند از ظواهر اشیا به باطن آن‌ها سیر نموده و عوالم برتر از عالم ماده را مشاهده نماید. اینک با توجه به آن چه گذشت؛ به بررسی نسبت انسان با عالم می‌پردازیم.

بی تردید ملاصدرا در تبیین نسبت انسان با عالم، به شدت متأثر از میانی دینی و معارف وحیانی است. وی ملکوت و باطن اشیا را در درون انسان جستجو می‌کند (و فی انفسکم افلاتبصرون) (ذاریات/۲۱) و معتقد است آدمی با سلوک معنوی خود، در طی اسفار

چهارگانه، می‌تواند با تمام مراتب هستی و عوالم عینی متحد گردد و در آن صورت به تأویل همه امور در درون خود نایل گردد.

ملاصدرا پس از آن که ثابت کرد که هر چه در عالم صورت است، مثال و نمونه آن در عالم معنا است و هر چه در عالم معنا است، مثال و نمونه آن در عالم حق است؛ می‌افزاید که هیچ چیزی در عوالم وجودی خلق نشده، مگر این که مثال و انموذج آن در عالم انسانی وجود دارد (فالله تعالی ما خلق شیئاً فی عالم الصورة الا وله نظیر فی عالم المعنی و ما خلق شیئاً فی عالم المعنی و هو الآخرة الا و له حقیقة فی عالم الحق و هو غیب الغیب، اذالعوالم مطابقة، الادنی مثال الاعلی، والاعلی حقیقة الادنی و هكذا الی حقیقة الحقایق. فجميع ما فی هذا العالم امثلة و قوالب لما فی عالم الآخرة و ما فی الآخرة هی مثل و اشباه للحقایق، و الاعیان الثابتة، التي هی مظاهر اسماء الله تعالی، ثم ما خلق فی العالمین شیء الا و له مثال و انموذج فی عالم الانسان (۱۱، ج: ۴، ص: ۱۶۶). وی برای اثبات این معنا، با بیان حقیقت عرش و کرسی و نحوه وجود این دو در عالم انسانی به تعیین مصادیق می‌پردازد (همان، ج: ۲، ص: ۱۱۴). در این دیدگاه انسان مانند قرآن و عالم هستی ظاهر و باطنی دارد که ظاهر آن در این عالم و باطن آن در عالم آخرت قرار دارد؛ و تنها انسان کامل است که مظهر جمیع صفات خداوند بوده و جامع جمیع کمالاتی است که در عوالم و مراتب هستی قرار دارد.

در نظر ملاصدرا، تأویل همه عوالم وجودی، حضرت حق جل و علا است که در واقع تأویل نهایی عالم و آدم و قرآن است و تنها با مرگ و ظهور قیامت آشکار و منکشف خواهد گردید (یوم یأتی تأویله) (اعراف/۵۳). ملاصدرا با استناد به مشکک و ذو مراتب بودن هستی، دنیا را مثال آخرت و آخرت را ممثول دنیا می‌داند؛ به گونه‌ای که هر چه در دنیا وجود دارد اصل و حقیقت آن در آخرت است. وی دنیا را به مثابه پوست و آخرت را به مثابه مغز تلقی می‌کند و به نوعی موازنه بین دنیا و آخرت اعتقاد دارد که از آن به موازنه میان محسوس و معقول و یا ظاهر و باطن یاد می‌نماید. وی موازنه بین ظاهر و باطن را باعث اعتدال احوال انسان دانسته و معتقد است این اعتدال را فقط امام و حجت عصر می‌تواند برقرار کند. بر همین اساس، تصریح می‌کند که هر انسانی دارای دنیا و آخرت (ظاهر و باطن) است؛ که حالت قبل از مرگ، عالم دنیای او و حالت بعد از مرگ، عالم آخرت او را تشکیل می‌دهد.

عین عبارت او چنین است:

«فکل ما فی الدنيا فلا بد له فی الآخرة من اصل، و الا لکان کسراب باطل و خیال عاطل، و کل ما فی الآخرة فلا بد به فی الدنيا من مثال، و الا لکان کمقدمة بلانتيجة و

شجرة بلائمة و علة بلامعلول و جواد بلاجود. لان الدنيا عالم الملك و الشهادة و الآخرة من عالم الغيب و الملكوت و لكل انسان دنيا و آخرة و اعنى بدنياك حالتك قبل الموت و باخرتك بعد الموت» (۱۱، ج: ۲، ص: ۱۹).

۴. تطابق عالم عینی و عالم عقلی بر اساس دو اصل حکمت متعالیه

غایت حکمت متعالیه صدرایی، استکمال نفس آدمی است؛ به گونه‌ای که در پایان سیر معنوی خود، تبدیل به عالمی عقلی گردد که مشابه عالم عینی است.^۴

سفرهای چهارگانه (=اسفار اربعه) مراحل است که شخص را به درجه‌ای از وجود می‌رساند که او را نسخه بدل عالم هستی نموده؛ به گونه‌ای که با مشاهده عالم درون خود، به باطن و حقیقت امور آگاه می‌گردد.

ملاصدرا، معرفت و شناخت مراتب و عوالم هستی را درگرو اشتداد و استکمال وجودی و رشد درونی و ذاتی انسان می‌داند؛ که در طی سفرهای معنوی تحقق پیدا می‌کند و مدرک از مرتبه وجودی خود فراتر رفته و به مرتبه وجودی مدرک می‌رسد. ملاصدرا از آنجایی که علم را نحوه‌ای از وجود می‌داند؛ اساساً درجه وجودی فرد را مساوی با درجه شناخت و معرفت او می‌داند و به تعبیر دیگر استکمال و ارتقای درجه نفس انسانی را منحصر در شناخت و معرفت نسبت به حقایق موجودات نموده است.

بنابراین، در این دیدگاه متعالی، ادراک و شهود هر مرتبه از مراتب و عوالم وجودی، در گرو ارتقای وجودی فرد، به همان درجه و مرتبه از وجود است. بدیهی است اگر فردی در قلمرو امور ظاهری و دنیوی متوقف شده باشد، صرفاً قادر خواهد بود که به صورت ناقص به فهم و ادراک امور ظاهری و روزمره نایل آید و از ادراک مراتب و عوالم بالاتر هستی به طور کلی عاجز و ناتوان خواهد بود.

وی بر همین اساس اهل ظاهر را به شدت مورد انتقاد قرار داده و اظهار می‌دارد که هر گونه جمود بر ظواهر و توقف در مرحله حس و خیال، راه وصول به عالم عقل و شهود را مسدود نموده و مانع توجه شخص به حقیقت و باطن امور می‌گردد.

ابتکار ملاصدرا در این است که توانسته به وسیله دو قاعده اصیل حکمت متعالیه خود، (یعنی اصل حرکت جوهری و قاعده اتحاد عالم و معلوم) به شکلی بسیار ماهرانه و مستدل به اثبات مدعای یاد شده پرداخته و آن را برای نخستین بار تبیین فلسفی و عقلانی نماید.

ملاصدرا به کمک دو اصل بالا توانسته دوگانگی بین انسان و عالم را که در بیشتر نظام‌های فلسفی مطرح است، از میان برداشته و اساساً فرض تحقق علم را، مبتنی بر اتحاد عالم (انسان) و معلوم (عالم) نماید.^۵

رهیافت ملاصدرا نسبت به انسان و انفتاح او نسبت به هستی، بستر مناسبی برای تحلیل معنای یاد شده فراهم آورده است. ملاصدرا به صورتی بسیار بدیع و ماهرانه، نخست با الهام از مبانی دینی و معارف وحیانی، ثابت می‌کند که آدمی در بدو پیدایش از ماهیت خاصی برخوردار نبوده و نسبت به کمالات و امکانات بی‌نهایتی که در پیش روی دارد کاملاً مفتوح و منکشف است؛ و این علم و عمل او است که ماهیت او را شکل می‌دهد. وی بر همین اساس است که می‌گوید آدمیان گرچه در بدو تولد، در ذات و ماهیت با یکدیگر تفاوت ندارند، ولی در پایان سیر تکاملی خویش هیچ دو انسانی مشابه یکدیگر نیستند؛ بلکه هر فردی خود نوعی منحصر به فرد خواهد بود.

توجیه و تبیین معنای یاد شده بر اساس اصل حرکت جوهری صورت پذیرفته، بدین معنا که ذات و جوهر آدمی در بدو پیدایش نسبت به کمالاتی که در پیش روی دارد؛ حالت بالقوه داشته و به حکم اصل حرکت جوهری، ذات آدمی پیوسته در حرکت و تکامل بوده، تا این که به درجه‌ای از وجود می‌رسد که جامع جمیع کمالات موجود در عوالم هستی می‌گردد.

هم‌چنین بر اساس قاعده اتحاد عالم و معلوم، که در جمیع مراتب ادارکی اعم از حس و خیال و عقل صادق است، بیان می‌دارد، آدمی متناسب با درجه و استکمال وجودی که پیدا می‌کند به هر مرتبه از وجود که برسد، با آن مرتبه متحد شده و آگاه به آن مرتبه خواهد گردید. لازمه این استکمال و اتحاد وجودی، این است که آدمی به عنوان عالمی عقلی مشابه عالم عینی، اصل و حقیقت همه امور و اشیا را در درون خود مشاهده نماید. بر همین اساس است که می‌گوییم انکشاف و ظهور هر مرتبه از هستی در گرو انکشاف و بروز همان مرتبه از وجود در آدمی است. و این همان تأویل وجودی است که در هستی‌شناسی تأویلی ملاصدرا از اهمیت بسزایی برخوردار است.

بنابراین بر اساس فرض بالا، کسی که متوقف در مرتبه حس و عالم دنیا است، صرفاً به امور دنیوی و ظاهری آگاه بوده و حتی آگاهی او به عالم دنیا نیز به صورت ناقص خواهد بود؛ زیرا مادامی که اصل و حقیقت دنیا که همان آخرت است، مورد شناخت فرد قرار نگیرد، واضح است که علم او به امور ظاهری و دنیوی نیز کامل نخواهد بود. همین طور کسی که در مرتبه خیال قرار دارد نیز از عوالم بالاتر بی‌خبر خواهد بود.

انسان کامل که تمام عوالم و مراتب وجودی را سیر نموده و با آن‌ها متحد شده و در واقع فانی در خدا گردیده است، بی‌شک آگاه به جمیع مراتب و درجات هستی خواهد بود؛ زیرا او مصداق بارز حکیمی است که در نتیجه سیر در عوالم هستی، و اتحاد با آن‌ها، به عالمی عقلی مشابه عالم عینی تبدیل گردیده، و این همان چیزی است که هدف و غایت

نهایی حکمت متعالیه را تشکیل می‌دهد. انسان کامل از چنان وسعت وجودی برخوردار است که به حسب زمانی بین آدم(ع) و خاتم(ص) و به حسب مکانی قدم‌های او بر روی فرش و رأس او در عرش قرار دارد، (۱۱، ج:۲، ص:۲۸۸) او کامل‌ترین فرد انسان و خلیفه و حجت خدا است که بدون فرض وجود او، عالم و مراتب آن تعین و تشخیص نخواهد داشت.^۶

ملاصدرا بر اساس وحدت تشکیکی وجود و در نهایت، وحدت شخصی وجود، همواره در پی نفی ثنویت بین علت و معلول، نفس و بدن و جوهر و عرض و مانند این موارد است. وی بر همین اساس تلاش می‌کند بین ذهن و خارج و همین‌طور بین انسان و عالم نوعی اتحاد و یگانگی برقرار نماید. ملاصدرا به خوبی توجه دارد که بسیاری از مسایل لاینحل فلسفه‌های پیشین ریشه در همین مسأله دارد.

قاعده اتحاد عاقل و معقول، اگر چه در آثار پیشینیان نیز مورد توجه قرار گرفته، ولی بی شک اثبات آن به ویژه در مراتب سه گانه ادراک (احساس، تخیل و تعقل) و اثبات کارکرد آن در بسیاری از مسایل از جمله معاد جسمانی، از ابتکارات ملاصدرا محسوب می‌گردد.

ملاصدرا در بعد معرفت شناختی مسأله، به خوبی ثابت کرده است که فرض هرگونه علم و شناخت بدون نوعی از اتحاد بین عالم و معلوم غیرممکن می‌نماید. وی بر همین اساس علم را کیف نفسانی یا اضافه نمی‌داند؛ بلکه آن را نحوه‌ای از وجود تلقی نموده است. وی در بعد وجود شناختی مسأله نیز بر اساس حرکت جوهری ارتقای وجودی آدمی را در گرو اتحاد وجودی او با عوالم هستی می‌داند.

نکته حایز اهمیت این است که ملاصدرا در برخی از آثار خود از نوعی اتحاد انسان و عالم سخن به میان آورده که فراتر از قاعده اتحاد عاقل و معقول است. رویکرد ملاصدرا به انسان به عنوان تنها موجودی که از ماهیت معین و از پیش مشخص شده‌ای برخوردار نیست باعث شده از محدوده قاعده اتحاد عاقل و معقول که به اتحاد عالم با معلوم بالذات نظر داشت، فراتر رفته و به نوعی سخن از اتحاد نفس آدمی با حقایق عینی وجود به میان آورد. وی تصریح می‌کند که عالم و مراتب وجودی آن در درون آدمی است. به تعبیر دیگر می‌توان گفت در نظر ملاصدرا چنین نیست که عالم عرصه‌ای باشد که بسیاری از موجودات از جمله انسان در آن ظهور کرده باشد بلکه برعکس، انسان عرصه‌ای است که همه موجودات در آن ظهور و بروز دارند.

وی معتقد است آدمی شأنیت و استعداد آن را دارد که در سیر تکاملی خود به درجه‌ای از وجود برسد که جمیع موجودات خارجی جزو ذات و اعضا و جوارح او شده و وجود او غایت خلقت گردد (۱۲، ص: ۵۸۵).

ملاحظه می‌گردد که این نوع اتحاد، فراتر از آن چیزی است که ملاصدرا در قاعدهٔ اتحاد عاقل و معقول بر آن برهان اقامه نموده است، چه مطابق قاعده یاد شده، تنها سخن از اتحاد وجودی بین وجود عالم و وجود معلوم بالذات به میان آمده است؛ حال آن‌که در این‌جا سخن از اتحاد نفس آدمی با وجود بالعرض معلوم یعنی وجود عینی و خارجی آن، به میان آمده است.

اتحاد نفس با موجودات عینی و خارجی به دو وجه قابل فهم است که در این‌جا به اجمال به بررسی هر دو وجه می‌پردازیم.

وجه نخست این‌که منظور از اتحاد یاد شده، حذف هرگونه واسطه در شناخت، حتی وساطت صور علمی باشد؛ به گونه‌ای که نفس با جمیع مراتب موجودات حتی موجودات محسوس متحد گردد و به آن‌ها علم حضوری پیدا کند؛ بدیهی است این معنای از اتحاد، محذورات و اشکالاتی در پی خواهد داشت که ما در این‌جا به دو مورد آن اشاره می‌کنیم. اشکال اول این‌که لازمه این معنای از اتحاد آن است که علم ما به امور محسوس و مادی از سنخ علم حضوری بوده و مبراً از هرگونه خطا باشد؛ حال آن‌که ما به وضوح به تفاوت علوم حضوری از علوم غیرحضوری و خطاپذیری ادراکات حسی خود آگاهییم.

اشکال دوم این‌که اتحاد نفس با امور محسوس و مادی، در واقع نوعی تنزل درجه برای نفس محسوب می‌گردد و این معنا با ارتقای وجودی نفس که زمینه ساز این نوع اتحاد است، ناسازگار خواهد بود (مگر این‌که قوای نفس را مراتب نازل نفس تلقی نموده و تماس حسی با امور مادی را نیز نوعی علم حضوری قلمداد نماییم).

وجه دوم آن‌که گفته شود منظور از اتحاد نفس با حقایق عینی و خارجی موجودات، این است که نفس در اثر حرکت جوهری، ارتقای وجودی پیدا کرده و حقیقت و اصل امور را مشاهده کرده و با آن متحد می‌گردد. با توجه به این‌که ماهیت امور در هیچ مرتبه‌ای تغییر نمی‌کند و در واقع موجودات مادی تنزل یافته همان موجودات عقلی‌اند، در این صورت، اتحاد با حقیقت هر چیزی موجب علم به مرتبه نازل آن نیز می‌باشد.

به نظر می‌رسد وجه دوم با مبانی فلسفی ملاصدرا سازگارتر باشد؛ به ویژه که ملاصدرا در خصوص ادراک، قایل به مشاهده مثل از راه دور یا نزدیک است و علوم حصولی را نیز به علوم حضوری برمی‌گرداند.

نکته مورد توجه این است که هر کدام از دو وجه یاد شده را بپذیریم، در این مطلب نمی‌توان تردید روا داشت که ملاصدرا به نحوی تلاش می‌کند دوگانگی و اثینیتی را که در فلسفه‌های پیشین به ویژه در فلسفه مشاء ملاحظه می‌گردد مورد نفی و نقد قرار داده و مرز بین ذهن و خارج را حذف نماید.

ملاصدرا در تبیین نسبت انسان با عالم به شدت متأثر از محیی الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی است. ملاصدرا به تبع محیی الدین تلاش می‌کند «عالم داری» انسان را به گونه‌ای مطرح کند که اساساً فرض انسان منهای عالم و عالم منهای انسان منتفی گردد. بنابراین می‌توان گفت؛ اولاً تبیین نسبت بین انسان با عالم در اندیشه ملاصدرا با صبغه عرفانی و نه فلسفی صورت پذیرفته است. ثانیاً انسان مورد نظر در این‌جا، انسان کامل است زیرا تنها انسان کامل است که به درجه‌ای از ارتقای وجودی نایل آمده که حقایق عینی وجود، جزو ذات او و به مثابه اعضا و جوارح او می‌باشد.

۵. نتیجه گیری

- از نظر ملاصدرا، بین کتاب تکوین (عالم) و کتاب تدوین (قرآن) و کتاب نفس (انسان) مطابقت کامل برقرار است.
- همان‌گونه که قرآن دارای ظاهر و باطنی است، انسان و عالم نیز دارای ظاهر و باطنی هستند؛ و باطن هر چیزی حقیقت آن چیز است که از طریق تأویل می‌توان به آن دست یافت.
- ظاهر انسان در دنیا و باطن او در آخرت قرار دارد. هرچه در دنیا است، اصل و حقیقتش در آخرت است و هرچه در این دو عالم است، نمونه‌ای در عالم انسانی دارد.
- مراتب و درجات عوالم وجودی به گونه‌ای متناظر و مطابق با مراتب و درجات وجود انسان است که احکام هر یک در خصوص دیگری صادق است.
- انسان در بدو پیدایش، ماهیت معینی ندارد؛ ولی در اثر سلوک معنوی خود می‌تواند متناسب با استكمال وجودی خویش، با مراتب و عوالم وجود متحد گردد.
- مشاهده و انکشاف مراتب وجود و عوالم هستی در گرو مشاهده و انکشاف درونی فرد است.
- غایت اسفار اربعه و سلوک معنوی در حکمت متعالیه صدرایی، تبدیل انسان به عالمی عقلی شبیه عالم عینی است.
- انسان کامل که مظهر جمیع صفات جمال و کمال است، تمام مراحل و عوالم وجودی را سیر نموده و با حقایق عینی و خارجی متحد است.
- اتحاد با حقایق عینی و خارجی فراتر از آن چیزی است که در قاعده اتحاد عاقل و معقول مورد نظر است.
- حذف ثنویت بین ذهن و عین (انسان و عالم) مهم‌ترین لازمه اتحاد بالا است.

یادداشت‌ها

۱. فبحسب ما یغلب علی نفس الانسان من الاخلاق و الملكات یقوم یوم القیامه بصوره مناسبه لها، فیصیر انواعاً کثیراً، ر.ک. رساله العرشیه، ص: ۱۳۹.
۲. بدیهی است در فلسفه متعالیه صدرایی، تنها انسان است که برای او ظاهر و باطنی مطرح است، چه برای موجودات فروتر از انسان چیزی جز ظاهر اشیا معنا نخواهد داشت و طبیعی است که آن‌ها توجهی به باطن اشیا ندارند. هم‌چنین برای موجودات فراتر از انسان از قبیل ملائکه و حتی برای خداوند متعال نیز، ظاهر و باطنی معنا نداشته و همه چیز ظهور دارد؛ چه موجودات مجرد، فراتر از زمان و مکان و ماده و صورت بوده و بنابراین، برای آن‌ها حجاب و مانعی برای علم داشتن در کار نیست.
۳. به نظر ملاصدرا، غایت فلسفه این است که آدمی یک عالم عقلی مشابه عالم عینی گردد. عالم منظور ملاصدرا با عالم منظور نظر متجددان که همان عالم زندگی بشری است تفاوت اساسی دارد. تصور متجددان از عالم، چیزی است که بین تولد و مرگ قرار دارد و در پی تغییر وجهه نظر آدمی نسبت به وجود پدید آمده است. آدمی از قرن هیجدهم به موجودی تحویل شده است که علم او محدود به حدود امکانات و قوای شناسایی او است. با چنین علمی عالم و آدمی با هم تغییر می‌یابند (ر.ک. رضا، داوری، خردنامه صدر، شماره ۲۴، ص: ۷).
۴. صیروه الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی.
۵. تقابل بین فاعل شناسا و متعلق شناسایی (سوژه و ابژه) به ویژه از زمان دکارت به بعد نضج گرفت. به ویژه در فلسفه معاصر، در تفکر هیدگر مرز بین فاعل شناسا و متعلق شناسایی به عنوان یک انحراف در شناخت هستی مورد سؤال قرار گرفته است.
۶. ملاصدرا عالم و مراتب آن را به عنوان متعلق شناسایی در برابر نفس آدمی قرار نمی‌دهد؛ بلکه عالم و حقیقت آن را در درون آدمی جستجو می‌کند. وی بر همین اساس، پرسش‌هایی از این قبیل که آیا عالم وجود دارد؟ چه برهانی بر وجود عوالم هستی می‌توان اقامه نمود؟ نحوه تطابق ذهن و عین چگونه است؟ و مانند این‌ها را به طور کلی نوعی انحراف در بحث می‌داند. اساساً در نظر ملاصدرا فرض انسان بدون عالم و عالم بدون انسان امری غیرممکن می‌نماید.

منابع

- ۱- ابن عربی، محیی الدین، (۱۳۷۵)، *فصوص الحکم*، شرح و تحقیق سید جلال الدین آشتیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۷۹)، *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*، ج: ۳، تهران: انتشارات طرح نو.

۱۴ فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز

- ۳- داوری، رضا، (۱۳۸۰)، «ملاصدرا و هم‌زیبانی با فلسفه جدید»، *خردنامه صدرا*، شماره ۲۴.
- ۴- طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۵)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۵- ملاصدرا، (۱۳۷۰)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۶- ملاصدرا، (۱۳۷۰)، *شرح اصول الکافی*، تحقیق محمد خواجه‌ی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۷- ملاصدرا، (۱۳۶۲)، *رسائل فلسفی*، تحقیق سید جلال الدین آشتیانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۸- ملاصدرا، (۱۳۶۰)، *الشواهد الربوبیه*، تحقیق سید جلال الدین آشتیانی، مشهد: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۹- ملاصدرا، (۱۳۴۱)، *رساله العرشیه*، تصحیح و ترجمه غلامحسین آهنی، تهران: (بی‌جا).
- ۱۰- ملاصدرا، (۱۳۷۵)، *مجموعه رسائل فلسفی*، *رساله شواهد الربوبیه*، تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران: انتشارات حکمت.
- ۱۱- ملاصدرا، (۱۳۶۰)، *تفسیر القرآن الکریم*، تحقیق محمد خواجه‌ی، قم: انتشارات بیدار.
- ۱۲- ملاصدرا، (۱۳۷۵)، *مفاتیح الغیب*، تحقیق محمد خواجه‌ی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۳- کرین، هانری، (۱۳۷۳)، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه جواد طباطبایی، تهران: انتشارات کویر.